**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021201**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در زکات قصد قربت معتبر هست یا معتبر نیست و اگر معتبر هست فقط در حکم تکلیفی‌اش معتبر هست یا در مورد حکم وضعی‌اش هم معتبر است. مرحوم آقای خویی استدلال فرموده بودند بر اینکه زکات برش صدقه اطلاق شده و این ازش نتیجه می‌گیریم که قصد قربت معتبر هست چون صدقه درش قصد قربت معتبر است، و اصلا فارق بین صدقه و هدیه در همین قصد قربت است، ببینیم آیا این مطلب درست هست یا درست نیست. جلسۀ قبل یک سری صحبت‌هایی کردیم حالا بعضی صحبت‌های دیگر می‌خواهم عرض کنم، آن این است که در کلمات فقها فراوان این مطلب اشاره شده که در صدقه قصد قربت معتبر هست.

مثلا شیخ طوسی در مبسوط دارد، مبسوط جلد ۳، صفحۀ ۳۰۳ این تعبیر را دارد:

«إذا تقرر هذا فالهبة و الصدقة و الهدية بمعنى واحد‌، و لهذا نقول إذا حلف لا يهب هبة فتصدق على مسكين بقطعة أنه يحنث، غير أنه إذا قصد الثواب و التقرب بالهبة إلى الله عز و جل سميت صدقة، و إذا قصد به التودد و المواصلة سميت هدية.»

یا مثلا در ایضاح الفوائد مرحوم فخر المحققین فرموده الهبة و الصدقة مختلفان اسما و غایة و حکما. بعد توضیح می‌دهد که از جهت اسم تفاوتشان چی است، از جهت غایت تفاوتشان چی است، از جهت حکم تفاوتشان چی است. در مورد غایت می‌گوید اما الغایة فلان المقصود من الصدقة التقرب الی الله تعالی و الهبة لاکتساب المودة.

آن عبارتی که از مبسوط، جلد ۳، صفحۀ ۳۰۳ خواندم آن عبارت در کلمات فقهای دیگری هم تکرار شده، فقه القرآن راوندی، جلد ۲، صفحۀ ۲۹۴؛ سرائر، جلد ۳، صفحۀ ۱۷۲؛ تحریر، جلد ۳، صفحۀ ۲۷۳ که از شیخ طوسی نقل کرده و حاشیه‌ای هم نزده آن را پذیرفته.

در نهایة هم شیخ دارد: «الوقف و الصّدقة شي‌ء واحد، و لا يصحّ شي‌ء منهما إلّا ما يتقرّب به الى اللّه تعالى. فإن لم يقصد بذلك وجه اللّه، لم يصحّ الوقف.»

در ابوالصلاح در کافی دارد: «الصدقة وجه لتحريم التصرف على المتصدق و إباحته للمتصدق عليه، و انما يكون كذلك بأن يقع بما يصح التصرف فيه بملك أو اذن، على من تصح القربة فيه، بشرط القبض أو ما يقوم مقامه، و إيقاعها للوجه الذي له شرعت، مخلصا بها لله تعالى.»

قصد قربت و اخلاص را مطرح کرده.

انتصار، صفحۀ ۳۶۴ دارد، «الصدقة بر و قربة و طاعة لله تعالى»

اینها در کلمات فقها هست و بعضی کلمات دیگران هست که بعدا می‌خوانیم. ولی به نظر می‌رسد که مطلب به این شکل آقایان دارند نیست و فارق بین صدقه و هدیه این قصد قربت نیست، ببینید یک مطلب مسلم است که پیامبر صدقه نمی‌خوردند ولی هدیه را قبول می‌کردند، یک چیزی که می‌آوردند خدمت پیغمبر، پیغمبر سوال می‌کردند الصدقة ام هدیة، وقتی می‌گفتند هدیه است پیغمبر قبول می‌کردند، محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۱۳، صفحۀ ۳۷؛ جلد ۲، صفحۀ ۵۳۴، رقم ۷۹۸.

یا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاکل الهدیة و لا یاکل الصدقة. کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۴۳، رقم ۷.

روی ان سلمان کان عبدا فاعطی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بشیءٍ فقال هو صدقة فرد فاعطاه ثانیا فقال هو هدیة فقبله. خلاف، جلد ۳، صفحۀ ۲۰۳؛ مبسوط، جلد ۳ ، صفحۀ ۳۰۲، و جاهای دیگر این نقل شده.

سوال این هست که آنهایی که می‌آمدند خدمت پیغمبر می‌گفتند که آقا ما صدقه آوردیم، پیغمبر می‌گفتند چون قصد قربت کردید قبول نمی‌کنم، بروید بدون قصد قربت بیاورید، این است؟ قطعا اینجور نیست، نکته این هست که صدقه از باب ترحم است، به عنوان فقیر، چون طرف فقیر است، چون طرف ندارد داریم صدقه می‌دهیم. هدیه نه، این نکته در کلمات بعضی از فقها هم بهش اشاره شده، ولی در کنار بحث قصد قربت قرار گرفته، در حالی که نیازی اصلا بحث قصد قربت این وسط نیازی نیست، مفهوم صدقه اعطاء شیء به زیر دست هست به خاطر اینکه ندارد، به خاطر اینکه بیچاره است، از سر عجز و بیچارگی به کسی چیزی را دادن، و اینکه پیغمبر هم قبول نمی‌کرده همین بوده، مرحوم علامۀ حلی

**شاگرد:** منافات ندارد، برای خدا هم باشد

**استاد:** یعنی بحث سر این هست که حالا این نکته را، فرض کنید آن کسانی که می‌آوردند هدیه می‌دادند می‌گفتند این هدیه است قصد قربت نمی‌کردند؟ قصد قربت می‌کردند به پیغمبر که می‌دادند، خب بنابراین می‌شد صدقه، هدیه قصد قربت توش بشود می‌شود صدقه؟ اگر این باشد آنهایی که هدیه می‌آوردند آنها برای چی به پیغمبر می‌دادند؟ خصوصیت پیغمبر چون رسول الله است چون نمایندۀ خدا در روی زمین هست دیگر، قصد قربت می‌کردند ولی پیغمبر قبول می‌کرد. فارق چون اصلا در قصد قربت نیست، فارقشان در این است که از باب بزرگ به کوچک هست یا از باب حالا من عبارت علامۀ حلی را بخوانم، علامۀ حلی یک نکته‌ای را متذکر شده، اوّل عبارت منتهی را بخوانم، هم در منتهی هم در تذکره هر دوی اینها هست، ولی هر دو را هم یک قصد قربت هم در وسط درج کرده که هیچ ضرورت نداشت این قصد قربت را بیاورد. بحث سر این هست که صدقۀ مندوبه بر پیغمبر حرام هست یا حرام نیست؟ در منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۳۷۶ یک متنی دارد که یک کمی خلاصه‌ترش در نهایة الإحکام، جلد ۲، صفحۀ ۳۹۹ آمده. مسئله این است،

«هل تحرم المندوبة على النبيّ صلّى اللّه عليه و آله؟ عندي فيه تردّد.» بعد توضیحاتی می‌دهد، می‌گوید: «احتجّ المجوّزون بأنّه عليه السلام كان يقترض و يقبل الهديّة، و كلّ ذلك صدقة، لقوله عليه السلام: «كلّ معروف صدقة».» بعد می‌گوید: «و فيه نظر»

اصل آن استدلال یک خلطی هست، ما یک صدقه به معنای خاص داریم، بحث سر آن صدقه معنای خاص است، یک صدقه به معنای عام یعنی همین کل معروف صدقة که یک نوع ادعا و تجوز و امثال اینها درش هست آن یک معنایی هست در مقابل. صدقه یک قسم خاصی هست در یکی از اقسام خاصۀ بر و نیکی و امثال اینها هست، کل معروف از بحث خارج است، مرحوم علامه هم در واقع در فیه نظر به یک معنا به این هم اشاره دارد، می‌گوید: «لأنّ المراد بالصدقة المحرّمة» یعنی محرم علی النبی «ما يدفع من المال إلى المحاويج» به آدم‌های محتاج داده می‌شود «على سبيل سدّ الخلّة و مساعدة الضعيف» به عنوان اینکه گرفتاری می‌خواهم گرفتاری‌ات را برطرف کنم، ضعیفی می‌خواهم کمکمت کنم، به این عنوان باید داده بشود. «طلبا للأجر» البته این «طلبا للأجر» را هم اضافه می‌کند. ولی عرض می‌کنم هیچ ضرورتی ندارد و هیچ جزء مقومات چیز نیست.

«لا ما جرت العادة بفعله على سبيل التودّد»

اصلا محبت، علاقه‌ای که انسان به یک کسی دارد هدیه‌ای می‌دهد.

«كالهديّة و القرض، و لهذا لا يقال للسلطان إذا قبل هديّة بعض رعيّته: إنّه تصدّق منه.».

یک تصدق علیه داریم یک تصدق منه داریم، تصدق علیه فاعلش متصدق یعنی آن کسی هست که صدقه می‌دهد، تصدق منه فاعلش آخذ صدقه است، هر دوی اینها از جهت تصدق یکسان هستند با منه و علیه فرق می‌کنند. ایشان می‌گوید سلطان وقتی هدیه قبول می‌کند نمی‌گویند صدقه قبول کرد، صدقه قبول کردن از سر ترحم و این چیزها باید صدقه دهنده صدقه داشته باشد، سلطان که هدیه را قبول می‌کند که این عنوان برایش نیست. این منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۳۷۶ و یک کمی خلاصه‌اش در نهایة الاحکام، جلد ۲، صفحۀ ۳۹۹ هست. مرحوم علامه در تذکره هم باز اشاره به یک نکته‌ای در لابلای بحث دارد آن از یک جهت دیگری، می‌گوید در مورد هدیه آن هست، کأنّ می‌گوید هدیه برای اینکه هدیه باشد باید احترام طرف توش باشد، به عنوان احترام داده بشود هدیه است، البته اینجا اشاره ندارد که صدقه به عنوان کوچک شمردن است، ولی این دو تا عبارتش با همدیگر یک معنای درست و درمانی از توش در می‌آید. صدقه به عنوان اینکه طرف نیازمند است و پول ندارد و از سر ترحم و از سر ضعیف نوازی این انسان، البته خود ضعیف نوازی هم خوب است نه اینکه ضعیف نوازی بد است، خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ را، مرحوم عموی والدۀ ما مرحوم آیت الله مجد ایشان با مرحوم حاج آقا مرتضی حائری هم مباحثه بودند، می‌گفتند آقای حاج شیخ به من خیلی لطف داشت، و من تصور می‌کردم لطف ایشان به من به خاطر این هست که هم مباحثۀ پسرشان هستم، ولی بعد متوجه شدم که ایشان یتیم نوازی می‌کند، ایشان بچه بوده، ۱۳، ۱۴ سالش بوده پدرشان از دنیا رفته بوده در واقع لطفشان از سر یتیم نوازی است. خود این یک مرحله‌ای از کمال و امثال اینهاست، نمی‌خواهیم بگوییم که یتیم نوازی، ضعیف نوازی کار خوبی نیست، ولی به هر حال پیغمبر نمی‌خواهد عنوانی که در مورد بنی هاشم باشد به خصوص در مورد شخص شخیص حضرت رسول جنبۀ نگاه اصلا این باشد کأنّ روی زمین مانده کسی نیست پشت و پناه ندارد، از سر بی پناهی ما بهش خدمت داریم می‌کنیم، نه صدقه این است، از سر بی پناهی به کسی یک کاری را انجام دادن، خودش یک نوع حسن اخلاقی دارد ولی هر چیزی اخلاقی الزاما لازم نیست قصد قربت درش باشد، ایشان تعبیرشان این هست، اقسام الهدایا ثلاثة و ان من جملة العطیة المنجزة، حالا یک نکته‌ای من اینجا عرض بکنم بعد این عبارت را بخوانم، ما یک هبه داریم، یک هدیه داریم یک صدقه داریم، اینها می‌گویند هبه معنایش عام است، هدیه و صدقه مقابل هم هستند، ولی هبه معنای عام دارد، در بعضی عبارت‌ها را هم که خواندم همین مطلب بود، هبه را گفته بود چند جور دارد، صدقه را از اقسام هبه قرار داده بود.

«اقسام العطايا ثلاثة و ان من جملتها العطية المنجزة في الحيوة المقتضية تسويق عموم التصرفات و هى الهبة» این معنای عام هبه است.

«لكنها ان خلت عن العوارض سميت هبة»

اگر هیچ مطلب دیگری ضمیمه‌اش نباشد فقط هبه نامیده می‌شود، اسم دیگر ندارد.

«فان انضم اليه حمل الموهوب من مكان الى مكان للموهوب منه»

که یک چیزی را برای موهوب به از یک مکان به مکان دیگری ببریم «اعظاما له و توقيرا سمّى هدية»

هدیه از سر اعظام و توقیر و امثال اینها، آن هم باید از یک مکان به مکان دیگر، آن همچین قیدی را هم می‌زند می‌گوید که در منقولات هدیه اطلاق می‌شود، در مورد غیر منقولات هدیه اطلاق نمی‌شود. حالا ممکن است در یکی از استعمالاتش این شکلی باشد ولی ظاهرا هدیه بعدا یک نوع استعمال عامی هم پیدا کرده بوده، هدیه به معنای، در روایات ما استعمال هدیه در مورد غیر منقولات هم داریم، و می‌گوید ارضی را چیز کرد گفت هذه هدیة لک. اختصاص ندارد به جایی که معمول باشد. ولی نکته‌ای که می‌خواهم رویش تأکید کنم من آن بحث نقل عن المکان الی مکان نیست، بحث دیگر اعظاما له و توقیرا، هدیه به اعتبار اینکه طرف را می‌خواهد بزرگ بشمارد، توقیر کند، احترام کند، این چیز هدیه است. به نظر می رسد هدیه از باب اعظام و توقیر و توادد و محبت و اینجور مفاهیم توش خوابیده، صدقه از باب بنده نوازی و بی‌پناه پناه دادن و از این وادی‌ها هست که در نتیجه در صدقه یک نوع معنای تخفیف و خواری و امثال اینها خوابیده.

**شاگرد:** ببخشید نمی‌شود بگوییم اعظام برای صله هست، هدیه برای محبت است.

**استاد:** نه این عبارت، اینجور دارد سمی هدیة.

«فان انضم اليه كون التمليك من المحتاج تقربا الى اللّه تعالى و طلبا لثوابه فهو صدقة» بعد ایشان می‌گوید «فامتازت الهبة عن الهدية بالنقل و التحويل من موضع إلى موضع»

هبه از هدیه فرقش این است که در هدیه، هدیه نقل و تحویل الی مکان الی مکان را ایشان معتبر دانسته ولی در هبه معتبر نیست هبه به معنای عام است. بعد می‌گوید «فصارت بهذا الاعتبار» یعنی هبه «اعم من الهدية و الصدقة فان كل هدية و صدقة هبة و لا ينعكس»

حالا یک عبارتی هم از مهذب ابن براج بخوانم آن هم جالب است. ایشان می‌گوید که هدیه سه قسم داریم، هدیه‌ای که درش قصد قربت بشود، یکی از هدیه‌ها هدیه‌ای که قصد قربت درش بشود، این سه جور هدیه، احکامش هم می‌گوید فرق دارد، هر کدامشان یک حکم دارد، حالا من دو قسمش را نمی‌آورم. هدیه‌ای که درش قصد قربت شده یک احکام خاصه‌ای دارد غیر از احکام صدقه، با صدقه هم فرق دارد. ولی هدیه‌ای است که درش قصد قربت است. ایشان می‌گوید: «و الهدية ثلاثة أضرب أولها: ان يكون السبب الداعي إليها الولاية. و الدين فيقصد بها ذلك قربة الى الله تعالى، فاذا فعلت لذلك» یعنی هدیه به خاطر دین و ولایت و امثال اینها هست «وجب قبولها،» باید قبول کنند. «و لم يجز الرجوع منها» مالک هم نمی‌تواند رجوع کند، «و لا التعويض عنها» ازش نمی‌تواند درخواست بکند که عوض بر من باید بدهید، عوض بردار نیست، عوضش هم.

«و بالقبول لها يخرج من ملك المُهدى، و إذا لم يقبلها من أهديت اليه، كان مخالفا للسنة،» اگر من عهدیت الیه قبول نکند این مخالف سنت است که ظاهرا با توجه به آن وجب باید سنت را ظاهرا به معنای وجوب گرفت. ولی ایشان می‌گوید که واجب است قبول کند ولی اگر قبول نکرد و معصیت کرد به ملک مُهدیٰ الیه در نمی‌آید، «و جاز لصاحبها التصرف فيها، و ليست تجري مجرى الصدقة.» صدقه قبول درش معتبر نیست، این خودش یک بحثی هست، مرحوم سید یک بحثی در صدقه دارد که مشهور علما گفتند صدقه از سنخ عقد است و ایجاب و قبول می‌خواهد و امثال اینها، خود سید این مطلب را قبول نکرده، از این عبارت مهذب هم استفاده می‌شود که صدقه الزاما، لا اقل در این صدقۀ خاص، در صدقه قبول معتبر نیست، نه آن هدیه. و به خلاف هدیه‌ای که هدیه‌ای قصد قربت درش هم بشود باز هم قبول درش معتبر است، بنابراین فارق بین صدقه و هدیه طبق این شرطیت قبول و عدم شرطیت قبول است، این را می‌خواهم بگویم. طبق نظر ابن براج فارق این هست در صدقه ایقاع است، در هدیه عقد است، در صدقه اصلا قبول معتبر نیست. می‌گوید البته اگر هدیه به خاطر خدا باشد تکلیفا واجب است طرف قبول کند ولی اگر قبول نکرد این نقل و انتقال صورت نمی‌گیرد، آن حکم وضعی که صورت گرفتن نقل و انتقال متوقف بر قبول مُهدی الیه است. پس اینکه آقای خویی می‌فرمایند فارق بین هدیه و صدقه در قصد قربت است اینجا نه البته قصد قربت را در هدیه و، می‌گوید در هر دویش قصد قربت هست ولی اگر هدیه‌ای که قصد قربت دارد بخواهد واقع بشود باید قبول تحقق پیدا کند تا هدیه بشود. این هم مهذب، جلد ۲، صفحۀ ۹۸. البته من حالا این احکامی که ایشان ذکر کرده درست است درست نیست را خیلی نمی‌خواهم الآن وارد بحثش بشوم، ولی غرضم این بود که اینکه آقای خویی به عنوان یک چیز مفروق عنه گرفته که فارق بین هدیه و صدقه بحث قصد قربت است این درست نیست، به نظر می‌رسد عرض کردم ظاهرا فارق بین این دو تا این هست که صدقه از سر ترحم است، فتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین که برادران یوسف به عزیز می‌گویند و در واقع به برادر خودشان می‌گویند این از باب این بوده که می‌گوید به ما رحم کن، ما نیازمندیم و می‌خواهد جلب ترحم ملک مصر و عزیز مصر را بکند، و به خلاف بحث هدیه و امثال اینها که از این باب نیست.

**شاگرد:** «إِنَّ اللّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقينَ» یعنی کأنّه تصدقت برای خدا بوده که خدا

**استاد:** نه، آن یک بحث دیگر است که حالا شما صدقه، یک نکته‌ای یادم رفت این را اشاره بکنم، بعضی از این عبارت‌های فقها را آورده بودند در مورد اینکه گفته بودند در صدقه قصد قربت شرط است، اینها خیلی روشن نیست که آیا در صدق مفهوم صدقه قصد قربت شرط است، اگر قصد قربت نباشد اصلا صدقه نیست، یا شرعا اثر ندارد. ممکن است شخصی بگوید که صدقه در مفهوم عرفی‌اش قصد قربی نخوابیده، ولی شارع مقدس گفته لا صدقة الا ما ارید به وجه الله و ثوابه، اگر وجه الله و ثواب نباشد صدقه برایش اثر بار نمی‌شود. حالا آن روایاتش را صحبت می‌کنیم که آیا از این روایات در بحث ما موثر هست یا موثر نیست، این مرحله که الآن داریم بحث می‌کنیم این است که مفهوم عرفی صدقه و فارق عرفی صدقه و هدیه بحث قصد قربت داشتن صدقه و قصد قربت نداشتن هدیه نیست، هدیه می‌تواند قصد قربت داشته باشد می‌تواند نداشته باشد. صدقه هم می‌تواند درش قصد قربت باشد می‌تواند درش قصد قربت نباشد، البته صدقه نوعا یک فعل اخلاقی است، البته معمولا فعل اخلاقی است و الا گاهی اوقات طرف دلش به رحم آمده به جنبۀ حقارت و امثال اینها ممکن است به شخص دیگر بدهد این صدقه هست ولی فعل اخلاقی هم نیست.

**شاگرد:** حالا اعم مفاهیم از عطیه شد دیگر طبق فرمایش شما، که ایشان هم می‌گوید اقسام العطایا، یعنی مقسم را عطیه می‌گذرد.

**استاد:** بله، حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم که مثلا هبه عطیه اینها مفاهیمش چی است، آیا اینها اعم هستند، نیستند. حالا من از آن جهت در مقام بیان آن نکات نیستم. این یک نکته که اصلا اینکه صدقه درش قصد قربت معتبر باشد نه ما همچین دلیلی نداریم که اصل صدق مفهوم عرفی صدقه متوقف بر قصد قربت باشد. یک نکتۀ دیگر اینکه آیا ما دلیل داریم اصلا کل زکاة صدقة؟ اصلا یک شیءای اگر مفهوم صدقه بهش صدق نکند زکات نیست، این هم دلیل نداریم. مجرد اینکه در بعضی موارد صدقه اطلاق شده، در آیۀ قرآن خذ من اموالهم صدقة، خب آن آیۀ قرآن عرض کردم آن موردی هست که آنها قصد قربت داشتند، آنها آمده بودند برای اینکه پاک بشوند، آمده بودند مالشان را آورده بودند که پیغمبر قبول کند، آنجا را پیغمبر عنوان صدقه درشان اطلاق کرده، آیا ما دلیل داریم که کل زکاة صدقة؟ این را باید بررسی کرد، نمی‌خواهم فعلا نفیا و اثباتا در موردش هیچ چیزی عرض نمی‌کنم. ولی می‌خواهم بگویم این را که آقای خویی مفروق عنه گرفته کأنّ کل زکاة صدقة و الصدقة یعتبر فیه القصد القربة، فالزکاة یعتبر فیه قصد القربة، این مقدمه چینی است دیگر، صغرایش هم نیاز به بحث و بررسی دارد. در بعضی عبات‌ها صدقه و زکات در قسیم هم ذکر شدند، به نظر می‌رسد که صدقه دو تا اصطلاح دارد، یک اصطلاح صدقۀ در مقابل زکات هست، که مراد صدقۀ مستحبی است، گویا اینجوری است، مرحوم راوندی در فقه القرآن، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۲ می‌گوید: «و قوله تعالى وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ يدل على أن النية واجبة في الزكاة لأن إعطاء المال قد يقع على وجوه كثيرة فمنها إعطاؤه على وجه الصدقة و منها إعطاؤه على وجه الهدية و منها الصلة و منها الوديعة و منها قضاء الدين و منها القرض و منها البر و منها الزكاة و منها النذر و غير ذلك و بالنية يتميز بعضها من بعض.»

ببینید اقسام وجوهی که اعطاء یک مال می‌تواند بر آن وجوه واقع شود، آن که ذکر می‌کند زکات را با صدقه فرق، دو تا وجه مختلف ذکر کرده، ولی ظاهرا اینجا این صدقه صدقۀ به معنای خاص است، صدقۀ به معنای خاص با صدقۀ به معنای عام فرق دارد، روی همین جهت یک نکته‌ای را باید مد نظر داشت که آیا روایاتی که ما دو تا اصطلاح در مورد صدقه داشته باشیم، یکی صدقه به معنای خاص، یکی صدقۀ به معنای عام. در روایاتی که ما کلمۀ صدقه را نگاه می‌کنیم یا آیات باید در نظر داشته باشیم که آیا این صدقه به معنای عام است یا صدقه به معنای خاص است، ممکن است شخصی بگوید که در زکات واجب قصد قربت معتبر نیست چون قهری است، از افراد می‌گیرند، اصلا حق فقراست، ولی در زکات مستحب معتبر است. این ملازمه‌ای بین اعتبار قصد قربت در صدقۀ مستحبی و زکات واجب نیست، اغین مطلب را توجه داشته باشید، این است که در روایات یا آیاتی که ما بحث می‌کنیم این باید مد نظر باشد که این آیات آیا در مورد صدقۀ واجبه است که اسمش زکات است یا در مورد صدقۀ مستحبه است، ما اگر مراد از صدقه، در لغت هم بعضی جاها به این مطلب تصریح کرده بود من عبارتش را الآن نمی‌دانم آوردم یا نه، دیروز در برگه‌هایم بود، در کتاب اللغة هست می‌گوید که صدقه را در مستحبات صدقه تعبیر می‌کنند معمولا، در واجبات زکات تعبیر می‌کنند. این در بعضی از کتاب‌های لغت این مطلب بود که فرق گذاشته بود بین صدقه و زکات، که این عبارت فقه القرآن راوندی هم از باب است ظاهرا، می‌گوید یک موقعی به عنوان زکات داده می‌شود، این اعطاء مال یک موقعی به عنوان صدقه داده می‌شود. بنابراین اگر بخواهد به عنوان زکات واقع بشود باید نیت کرد. حالا این عبارت نکاتی دارد که بعدا در مورد آن نکات صحبت خواهم کرد. بگذارید همینجا اشاره بکنم ما قبلا اشاره کردیم که یک خلطی در کلمات فقها شده بین قصد قربت و قصد تعیین خلط شده، کلمۀ نیت را که به کار می‌برند استدلالاتی که می‌شود بعضی استدلالات مربوط به قصد قربت نیست، مربوط به قصد تعیین است، قصد تعیین قطعا معتبر است، و آن هم که معتبر است حتی در جایی که ما علی المکلّف واحد باشد، باز هم معتبر است، چون من مالی را که می‌خواهم اعطا کنم لازم نیست حتما ما علیه را بدهم، من ممکن است به جهت استحبابی می‌خواهم بدهم، یا اصلا استحبابی نمی‌خواهم بدهم، به نیت هدیه می‌خواهم بدهم قصد قربت هم نمی‌خواهم بکنم، بحث سر این است که اعطاء مال وجوه مختلفی می‌گیرد، و برای اینکه این وجوه از همدیگر جدا بشود باید نیت کنم، ترجیح بلا مرجح یا ترجح بلا مرجح محال است، گونه‌های مختلفی این اعطای من می‌تواند واقع شود برای اینکه یک گونه‌اش تعین پیدا کند نیاز به قصد است، این هم ربطی به اینکه ما علی، چون مرحوم سید در قصد تعیین این مطلب را اشاره کرده مع تعدد ما علیه، آقای بروجردی در حاشیه اشاره می‌کنند بل مع وحدته، با وحدت هم، نکته‌اش هم همین هست که این ربطی به بحث این ندارد به گردن من چی چی هست، این مطلب درستی هم هست، به گردن من هر چی می‌خواهد باشد باشد، تفاوت جایی که وحدت دارد با جایی که تعدد ما علیه دارد آن این است که در مواردی که وحدت باشد من می‌توانم قصد ما علیه را به نحو اجمالی بکنم، چون یک شیء هست که به گردن من هست با این عنوان اجمالی این را به عنوان الواجب علیه می‌دهم، خب در مواردی که، این عنوان اجمالی کافی است، اشاره به همانی هست که به گردن من واجب است، لازم نیست قصد تعیینی که اینجا ما مطرح می‌کنیم به عنوان تفصیلی لازم نیست تعیین بشود، به عنوان اجمالی هم می‌شود تعیین بشود، در جایی که یک چیز به گردن من هست خب عنوان اجمالی ما علیّ آن کفایت می‌کند. در جایی که متعدد هست ما علیّ چون تعین ندارد فایده ندارد، کدام یک از آن ما علیّ آنها هم خودشان چند تا چیز هست که به گردن من هست، آن فایده ندارد برای مشخص شدن اینکه این اعطای من به کدام وجه باشد. بنابراین حالا این یک بحث حاشیه‌ای بود. من هم غرضم این هست بحث ما در مورد قصد قربت است، قصد قربت را ما داریم دنبال می‌کنیم ببینیم چه دلیلی بر اثباتش وجود دارد. دلیل اوّل مرحوم آقای خویی که بحث اینکه اصلا فارق بین صدقه و هدیه به قصد قربت هست هم صغرویا که اینکه زکات همه جا صدقه است، اشکال دارد، و اینکه صدقه هم درش قصد قربت معتبر است این هم اشکال دارد، و منهنا یظهر که آقای هاشمی یک استدلال، برای استدلال بر این مطلب به این مطلب آقای خویی استدلال نکردند، یک استدلال دیگری کردند به روایاتی که در صدقه قصد قربت را معتبر کرده

**شاگرد:** اشکالتان به آن کلیات صدقه چی شد؟

**استاد:** نهایت این ثابت نیست

**شاگرد:** آیه که «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ» خب آن که دارد اطلاق می‌کند به زکات صدقه

**استاد:** نه این صدقات مال اینها هست، ولی زکات، زکات مال اینها ممکن است زکات هم مال اینها باشد. یعنی ما دلیل داریم که حتما کل

**شاگرد:** ما این آیه را همه‌اش بحث می‌کردیم برای اصناف زکات.

**استاد:** عیب ندارد، نه صدقات فرض کنید آن زکاتی که، حالا یک نکتۀ دیگر را هم من اینجا ضمیمه بکنم. یک نکته‌ای که اینجا وسطش در این بحث نبض است که بحث این نکته است، در اینکه در زکات قصد قربت فی الجمله معتبر است این مسلم است. این تردیدی درش نیست، در اینکه فی الجمله جزء عبادات هست. و قصد قربت درش معتبر است مسلم است. آن که مهم هست همان نکته‌ای هست که آقای صدر اینجا مطرح کردند از آقای صدر شروع شده، و آن بحث این هست که آیا این قصد قربت فقط در حکم تکلیفی معتبر است یا در حکم وضعی هم معتبر است؟ بنابراین ممکن است صدقات بودن زکات به اعتبار شرطیت قصد قربت در ایتائش است، چرا اینها صدقه می‌گویند؟ چون ایتا زکات و دادن زکات درش قصد قربت معتبر است، حالا بدون قصد قربت ندهید، آیا واقع می‌شود یا واقع نمی‌شود آن یک بحث دیگر است، بنابراین مجرد اینکه به زکات صدقه اطلاق شده، یک نکتۀ سومی در واقع نسبت به فرمایش آقای خویی هست آن این است که این مطلب فی الجمله اثبات قصد قربت را می‌کند، و این مسلم است این خیلی مهم نیست، آن چیزی که مهم هست در مورد بحث زکات این هست که در حکم وضعی هم دخالت داشته باشد، مجرد اینکه در صدقه قصد قربت معتبر است این ممکن است اعتبارش فقط در حکم تکلیفی باشد، در حکم وضعی‌اش دخالت نداشته باشد و بحث اصلی ما این هست که آیا در حکم وضعی‌اش هم دخالت دارد یا ندارد؟ دیروز اشاره کردم که مرحوم آقای آسید محمود هاشمی هم در استدلالاتشان اشاره می‌کنند که در حکم تکلیفی دخالت دارد ولی در حکم وضعی دخالت ندارد. ایشان یک استدلالی دارند می‌گویند قدر متیقن حکم تکلیفی است و می‌گویند عمدۀ دلیل بر اعتبار قصد قربت اجماع و سیره و فلان و اینهاست و این قدر مسلمش در حکم تکلیفی است، حکم وضعی دلیل نداریم. این مقدار برای اثبات مطلب کافی نیست چون در جلسۀ قبل اشاره کردم، عبارت مغنی ابن قدامه را خواندم، مغنی ابن قدامه می‌گوید که مثلا از همان عبارت‌هایش پیداست که آن بحثی که اجماع برش ادعا شده حکم وضعی است نه حکم تکلیفی. چطور؟ اوّلا اوزاعی که مخالف ذکر شده، استدلال اوزاعی چی است؟ می‌گوید دین است، دین قصد قربت نمی‌خواهد، قصد قربت نمی‌خواهد یعنی دِیْن مال مردم است، مال مردم را بدهید واقع می‌شود دیگر، می‌گوید زکات هم مثل دین است، این استدلالی که کرده مربوط به حکم وضعی است اصلا، بنابراین آنهایی هم که می‌گویند قصد قربت معتبر است در همین محطی که اوزاعی می‌گوید واقع می‌شود می‌گوید اینها واقع نمی‌شود. این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه استثنایی ابن قدامه کرده، آن استثنا می‌گوید که الا اذا اخذه السلطان قهرا. جایی که سلطان قهرا می‌گیرد دیگر حکم تکلیفی وجود ندارد، چون زورکی آمده گرفته دیگر، اینکه ما می‌گوییم اینجا قصد معتبر نیست یعنی فی حقوقه زکاتاً قصد قربت معتبر نیست. پس مقسم حکم وضعی است، اگر حکم تکلیفی باشد که این استثناء نمی‌شود کرد که. این مقسمی که اجمع، اجماعا زکات درش قصد قربت معتبر است مربوط به حکم وضعی است نه حکم تکلیفی، آن هست که می‌تواند ازش استثنا بشود الا ان یاخذه الامام منه قهرا. حالا آیا این مطلب درست است یا غلط است آن را بحث می‌کنیم، ممکن است این مطلب برایشان قاتی شده باشد، یعنی ما ممکن است بگوییم که ولو ادعای اینها اجماع بر اشتراط حکم اشتراط قصد قربت در حکم وضعی است، ولی این معلوم نیست واقعا در آن معتبر باشد، ممکن است بین حکم وضعی و حکم تکلیفی قاتی کرده باشند و این ادعاها را. این مقدار بیانی که آقای هاشمی دارد این مقدار بیان کافی نیست، ادعاهایی که مثلا شیخ طوسی که ادعای اجماع در مسئله می‌کند اوزاعی را مخالف قرار داده، ادعای شیخ طوسی در مورد اجماع هم اجماع در حکم وضعی است، به خاطر اینکه اوزاعی را مخالف قرار داده. پس بنابراین حالا ما بحث می‌کنیم و بحث چون عمدۀ نکتۀ اصلی که در این بحث هست همین بحث اجماع هست درش خیلی مهم هست هم صغرویا هم کبرویا باید بحث‌هایش را مطرح کنیم. آقای هاشمی چکیدۀ بحثی در مورد اجماع کتاب استدلال ایشان هست اینجوری مطرح کرده. ولی در منهاج الصالحین ایشان عبارت دیگری دارند، فرق دارد با مطلبی که در اینجا دارند. ایشان اینجوری دارند، می‌گویند فریضة الزکاة من العبادات فلا تصح، اولا فریضة الزکاة تعبیر کردند، بعضی از آقایان الزکاة تعبیر کرده بودند، بعضی آقایان دفع الزکاة تعبیر کرده بودند، ایشان کلمۀ فریضة الزکاة تعبیر کردند، نمی‌دانم این کلمۀ فریضه را برای چی اینجوری تعبیر کردند. بالأخره عبارت را باید روشن کنند، فریضة الزکاة من العبادات مراد ایشان حکم وضعی است، تکلیفی است، چی است، قشنگ نیست این فریضة الزکاة را، چون تغییر دادند، یک عبارتی منهاج الصالحین آقای خویی بوده. آقای خویی تعبیرش این بوده که دفع الزکاة، الزکاة حالا عبارت را نیاوردم، بعضی از آقایان دفع الزکاة تعبیر کردند، بعضی آقایان الزکاة تعبیر کردند، ایشان عبارت را عوض کرده، فریضة الزکاة کرده، این تغییر خیلی لطیف نیست، یک نکتۀ خاصی در این تغییر من نمی‌بینم. البته عرض کردم خود آنها هم همه‌اش ابهاماتی درش دارد که باید مد نظر باشد.

«فلا تصح إلا مع نية القربة و التعيين و غيرهما مما يعتبر في صحة العبادة»

که عبارتی بود که در کلام آقای خویی و قبل از آن در کلام منهاج الصالحین آقای حکیم بود که ما اشکال می‌کردیم که تعیین و امثال اینها ربطی به عبادیت عبادت ندارد آنهایش را حالا را کار ندارم.

تکۀ جدید کلام آقای هاشمی این است، می‌گوید: و إن دفعها بلا نية القربة حصل الدفع اثم لعدم التقرب اذا کان عامدا. و اذا کان جاهلا او ناسیا نویٰ به القربة بعد الدفع علی الاحوط.

فرق گذاشته بین عامد و جاهل و ناسی. این حالا وقت گذشته این عبارت را ملاحظه بفرمایید که این تفرقه‌ای که گذاشته تفرقۀ خوبی هست، خوبی نیست و امثال اینها، این را فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد. ولی بحث آقای خویی و بحث آقای هاشمی را استدلالاتی را که کردند را هم فردا ان شاء الله ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد